

## تغییر مفهوم نقش ملی و اصول سیاست خارجی ژاپن: از یک دولت صلح‌طلب به یک دولت حافظ صلح

مجید تخت روانچی<sup>۱</sup>، محمدصادق بابکان<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت: ۰۷.۰۹.۱۳۹۶

تاریخ پذیرش: ۳۱.۰۱.۱۳۹۷

### چکیده

ژاپن از ابتدای قرن ۲۱م. دوران گذار را پشت سر می‌گذارد؛ دوره‌ای که در آن می‌کوشد به مفهوم جدیدی از نقش ملی دست یابد. این پژوهش ادعا می‌کند که ژاپن به دلیل فشارهای بین‌المللی، تغییر در رهبری داخلی، هنجارهای اجتماعی و تمایل شدید نسبت به مقوله احترام در عرصه بین‌المللی، در پی تغییر اصول سیاست خارجی و مفهوم نقش ملی خود برآمده است. دگرگونی در اصول سیاست خارجی ژاپن، به‌وضوح در رفتارهای معطوف به حفظ صلح و نیز حمایت از قانون جدید «اعمال محدودیت‌های مؤثر بر نیروهای مسلح» این کشور قابل رؤیت است. هدف پژوهش حاضر، یافتن مفهومی از نقش ملی است که به بهترین وجه قابلیت توصیف اهداف و اصول سیاست خارجی ژاپن را داشته باشد. سؤال اصلی پژوهش حاضر آن است که عامل اصلی دگرگونی در اصول سیاست خارجی ژاپن چیست؟ در پاسخ، فرضیه اصلی قابل طرح چنین است که حرکت در مسیر وابستگی و تبعیت، عامل اصلی تغییر اصول سیاست خارجی ژاپن بوده و البته، تأثیرات رفتاری ناشی از این قضیه، این کشور را در مسیری جهان‌وطنانه سوق داده است. نتایج پژوهش، گویای آن است که ژاپن در حال حاضر با عدم قطعیت در سیاست خارجی خود مواجه است و باید بین ادامه سیاست خارجی درونگرا همراه با وابستگی شدید به آمریکا و یا اصول بین‌الملل‌گرایانه به‌عنوان یک دولت حافظ صلح با سیاست‌های عادی دفاعی، یکی را برگزیند. شایان ذکر است که روش پژوهش به کار رفته در این تحقیق، از نوع توصیفی - تحلیلی با مراجعه به داده‌های کتابخانه‌ای است.

**واژه‌های کلیدی:** مفهوم نقش ملی، دولت حافظ صلح، اصول سیاست خارجی ژاپن، دیپلماسی، فقدان اعتبار، امنیت انسانی

۱. دکتری علوم سیاسی، معاون سیاسی دفتر رئیس‌جمهور، تهران، ایران

۲. نویسنده مسؤل) دانش‌آموخته کارشناسی ارشد مطالعات منطقه‌ای، دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه، تهران، ایران

## مقدمه

ویژگی در حال تغییر سیاست خارجی ژاپن، این واقعیت را که این کشور می‌کوشد مجدداً نقش خود را در جهان از طریق نوع جدیدی از عمل‌گرایی بازتعریف نماید، انکارناپذیر می‌سازد. ویژگی مهم سیاست خارجی ژاپن، کوشش برای دستیابی به یک نقش جدید در جهان از طریق مشارکت در فعالیت‌های مرتبط با حفظ صلح بین‌المللی است. در واقع، دیپلماسی حقوق بشر و کوشش برای برقراری صلح به ابزاری کلیدی در سیاست خارجی ژاپن برای احیای اعتبار و دستیابی به یک سیاست امنیتی تبدیل شده است. واژه «امنیت فراگیر» به‌منظور ارائه شمول اهداف امنیت ملی ژاپن و دستیابی به اعتبار ابداع شد (Akaha, 1991: 324). اگرچه این مفهوم در دهه ۱۹۷۰م. متداول بود؛ اما در بازه کنونی بیش‌تر مورد توجه قرار گرفته است که نه‌تنها پویایی و تحرک دیپلماتیک را تبیین می‌نماید؛ بلکه لزوم تغییر قانون اساسی و افزایش توانمندی‌های نظامی را نیز توجیه می‌کند و سیاست‌گذاران ژاپنی را قادر می‌سازد ادعا نمایند که ژاپن هنوز کشوری صلح‌طلب است.

هدف نوشتار پیش رو، ارائه ایده‌ها و استدلال‌هایی برای پاسخ به این پرسش‌هاست: چرا ژاپن در ابتدا برای مشارکت در حفظ صلح بی‌علاقه بود؛ اما این طرز تفکر طی سال‌های اخیر به نحو آشکاری تغییر یافته است؟ چگونه فعالیت‌های صلح‌آمیز و حرکت در مسیر حفظ صلح، به یکی از مهم‌ترین ابزارهای سیاست خارجی ژاپن تبدیل شده است؟ پژوهش حاضر در کنار پاسخ‌گویی به این سؤال‌ها، می‌کوشد تا تغییر در سیاست‌های داخلی ژاپن و به تبع آن، دگرگونی پایه‌های اساسی سیاست خارجی و اهداف بین‌المللی این کشور را نیز تحلیل نماید. در بخش دیگری از تحقیق، سعی بر آن است تا نحوه تغییر مشارکت ژاپن در مسیر حفظ صلح و فعالیت‌های بین‌المللی و تغییرات قانونی اجتناب‌ناپذیر و ایجاد شده در داخل این کشور بررسی شود. در این پژوهش، ابتدا خلاصه‌ای از اثر

تغییر مفهوم نقش ملی و اصول سیاست خارجی ژاپن: از یک دولت ... / ۶۹

کی. جی. هالستی<sup>۱</sup> پیرامون مفاهیم نقش ملی که وی در آن نقش «دولت حامی توسعه» (۱) را به ژاپن نسبت می‌دهد، ارائه شده و در ادامه، به تحلیل تغییرات موجود در اصول سیاست خارجی ژاپن در پرتو اهداف این کشور برای کسب اعتبار بین‌المللی و عضویت ثابت در شورای امنیت سازمان ملل متحد و تغییرات قانونی در حقوق این کشور برای اداره «نیروی دفاع از خود» (۲) و فعالیت‌های حفظ صلح بین‌المللی و نیز تغییر افکار عمومی در خصوص این مسائل می‌پردازیم.

### مفهوم نقش ملی ژاپن به‌عنوان دولت حامی توسعه

بیش از چهل سال است که از انتشار کتاب تأثیرگذار هالستی در زمینه تئوری نقش در روابط بین‌الملل می‌گذرد. هالستی از زمانه خود تأثیر پذیرفته و به‌شدت از تئوری نقش در جهت توسعه نظام‌های موجود، رویکرد دولت‌ها و رفتار آنها در سیستم بین‌المللی بر محوریت تفوق بازیگر بهره می‌گیرد. وی دولت‌ها را به‌عنوان موجودات انسانی در نظر گرفته و تلاش می‌کند رفتار سیاست خارجی دولت‌ها را از طریق شناسایی مفهوم خود القایی نقش بین‌المللی رهبران‌شان تبیین نماید و درنهایت، آنها را از طریق طرح مفهوم نقش ملی به سیستم بین‌الملل وارد نماید. هالستی می‌گوید:

مفهوم نقش ملی دربرگیرنده دیدگاه‌های فردی سیاست‌گذاران درباره شیوه کلی تصمیمات، الزامات، نقش‌ها، اقدامات مطلوب و عملکردهایی است که دولت‌ها باید به‌منظور بقای سیستم بین‌الملل و یا زیرسیستم‌های منطقه‌ای انجام دهند. این درحقیقت تصویر رویکردهای مناسب یا کارکردهای دولت در محیط پیرامونی آن است (Holsti, 1970: 84).

---

1. K. J. Holsti

هالستی مفاهیم نقش ملی گوناگونی را تشخیص داده و دسته‌بندی‌های متنوعی از گرایش‌ها و رفتارهای دیپلماتیک کشورهای جهان ارائه می‌دهد (Holsti, 1970: 245). اگر بخواهیم اصول سیاست خارجی ژاپن را به‌عنوان دولت حامی توسعه به کمک طبقه‌بندی هالستی تحلیل نماییم، این امر به‌عنوان مفهوم نقشی به‌حساب می‌آید که به ژاپن نسبت داده می‌شود و می‌تواند انگیزه این کشور را نسبت به حفظ صلح و سیاست‌های امنیت حقوق بشردوستانه توجیه نماید. مفهوم کمک‌کننده به توسعه، یکی دیگر از موارد طبقه‌بندی هالستی است که چنین توضیح داده می‌شود:

موضوع این مفهوم، از نقش ملی بیانگر وظیفه اصلی یا اجبار برای کمک به کشورهای توسعه نیافته است و عمدتاً به مهارت‌های اساسی یا مزایای انجام چنین نقشی اشاره دارد.

پاراگراف بالا با سخنی از سوی نخست‌وزیر سابق ژاپن، ایچی ساتو<sup>۱</sup> برنده جایزه نوبل همراه شد که ایده ژاپن به‌عنوان دولت حامی توسعه را تکمیل می‌کند و نشان می‌دهد که این مفهوم از نقش دست کم از سال ۱۹۶۰م. توسط ژاپن ایفا شده است:

امروزه مسائل در آسیا به طرز قابل توجهی سیال است و من امیدوارم بتوانیم با وضعیت موجود کنار بیاییم. این اوضاع همیشه مأموریت ملی ژاپن به‌عنوان عضوی از خانواده آسیا را در اذهان حفظ خواهد کرد ... ژاپن به گونه فعالی نقش خود را به‌مثابه ملت آسیا ایفا خواهد کرد. ژاپن به پیشرفت همسایگان کمتر توسعه‌یافته در آسیا یاری خواهد رساند. به طور کلی، این وظیفه ژاپن است که تا جایی که امکان دارد، همکاری اقتصادی خود را با کشورهای آسیایی تقویت نماید.

هالستی از سخنان بالا برای تبیین مفهوم نقش دیگری برای ژاپن با عنوان «هماهنگ‌کننده زیرسیستم منطقه‌ای» بهره گرفت. با وجود این، امروزه به‌راحتی می‌توان کلمه «آسیا» را در سخنان ساتو با واژه «جهان» جایگزین کرد. این امر بیانگر حضور گفتمان

## تغییر مفهوم نقش ملی و اصول سیاست خارجی ژاپن: از یک دولت ... / ۷۱

بین‌الملل‌گرایانه در سیاست خارجی ژاپن در سال ۲۰۰۰م. بود. هالستی پس از مشاهده سخنان ساتو درباره کمک به همسایگان آسیایی در خصوص همکاری اقتصادی با عنوان «وظیفه»، بیان می‌کند که مفهوم نقش ملی «حامی توسعه» دربرگیرنده «وظیفه ویژه یا اجبار برای کمک‌رسانی به کشورهای توسعه نیافته است» (Holsti, 1970: 266). با اینکه او این مفهوم از نقش را مستقیماً با واژه اعتبار مرتبط نمی‌داند؛ اما در جهان آنارشیک و پیگیری خودخواهانه منافع ملی، یاری رساندن به سایر کشورها برای برقراری صلح مطلقاً جز بشردوستی نمی‌تواند تعبیر دیگری به‌همراه داشته باشد. همان‌طور که بعداً در توضیح خواهد آمد، مفهوم نقش ملی «حامی توسعه» نه‌تنها موجب اعتبار بین‌المللی و داخلی ژاپن شد؛ بلکه مفهوم امنیت فراگیر را نیز دربرمی‌گیرد که خواهان افزایش امنیت ژاپن از طریق توسعه بشردوستانه همسایگان منطقه‌ای این کشور است.

این پژوهش مدعی است که ژاپن از نقش خود به‌عنوان حامی توسعه پیشی گرفته و این واژه برای توضیح مفهوم نقش ملی ژاپن کافی نیست. از ابتدای دهه ۱۹۹۰م. کمک‌های اقتصادی ژاپن به فعالیت‌های حفظ صلح تسری یافته است. این موارد به‌همراه توسعه مفهوم امنیت انسانی، پایه‌های دیپلماسی ژاپن را تشکیل داده است. کمک‌رسانی و مشارکت در مأموریت‌های حفظ صلح و دیپلماسی بشردوستانه، نه‌تنها موجب کسب اعتبار بین‌المللی برای ژاپن شده؛ بلکه حتی این امیدواری نیز وجود دارد که امنیت ملی این کشور از طریق شکل‌گیری امنیت فراگیر جهانی افزایش یابد. همچنین، می‌توان اضافه کرد که افزایش فعالیت‌های ژاپن در زمینه ایجاد صلح و دیپلماسی بشردوستانه تعجب برانگیز نیست؛ به این دلیل که قرار بود بخش عمده‌ای از سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ به این امور معطوف شود. ژاپن حداقل تا سال ۲۰۱۱م. دومین اقتصاد بزرگ دنیا بوده است و مدت‌ها به‌عنوان یک قدرت اقتصادی باقی خواهد ماند. این کشور حضور پررنگی در مؤسسات

بین‌المللی که پایه‌های سیستم بین‌الملل را از زمان جنگ جهانی دوم تشکیل می‌دهند، دارد و بیش‌تر به‌عنوان یک ملت توسعه‌یافته غربی شناخته می‌شود، تا یک کشور آسیایی.

از این منظر، کاملاً طبیعی جلوه می‌کند که ژاپن به‌طور فعالانه در اقدامات صلح‌آمیز مشارکت نماید و یکی از ارسال‌کنندگان اصلی کمک در دنیا باشد و به‌علاوه، کمک‌های نظامی و غیرنظامی برای گسترش صلح در جهان اختصاص دهد. با وجود این، کمک‌های نظامی ژاپن در راستای حفظ صلح با محدودیت‌های زیادی مواجه بوده است و تا سال ۲۰۰۰م. به‌ندرت اعطا می‌شد. دلیل اصلی این امر نیز در وهله اول، وجود مبانی فکری-هنجاری ویژه و محدودیت‌های قانونی است که اقدامات سیاست خارجی ژاپن را به‌طور جدی تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ درست بر خلاف کشورهایی مانند کانادا و استرالیا که آنها هم به نوعی به سیستم بین‌الملل یاری می‌رسانند؛ اما در سیاست خارجی خود با چنین موانعی مواجه نیستند. اگرچه ژاپن در عرصه مأموریت‌های صلح‌آمیز غیرنظامی و کمک‌رسانی خارجی مشارکت فعالی دارد؛ اما در زمینه همکاری‌های نظامی منفعلانه عمل می‌کند. این کشور پس از پایان جنگ سرد، ابتدا با بی‌میلی، سپس به‌تدریج و درنهایت، مشتاقانه کمک‌های نظامی خود را در راستای حفظ صلح به‌کار گرفت.

### محورهای بنیادین سیاست نظامی حفظ صلح ژاپن

همان‌طور که در توضیح آمد، ژاپن از یک مشارکت‌کننده نسبتاً بی‌تفاوت، به یکی از راغب‌ترین و فعال‌ترین ملت‌ها در زمینه حفظ صلح تبدیل شد که فعالیت‌های مرتبط با صلح، ویژگی مهم سیاست خارجی آن به‌شمار می‌رود. برای درک بهتر خصوصیات سیاست خارجی ژاپن و اینکه چرا مشارکت در حفظ صلح اساساً موضوعی حائز اهمیت بوده و نقش مهمی در دگرگونی ژاپن امروزی ایفا می‌کند، باید اصولی را بررسی کرد که سیاست خارجی این کشور را پس از جنگ جهانی دوم شکل داده است. ژاپن از بطن جنگ جهانی دوم و ضربه روحی ناشی از آن که این کشور را به تدوین مجموعه اصول و

### تغییر مفهوم نقش ملی و اصول سیاست خارجی ژاپن: از یک دولت ... / ۷۳

ارزش‌های سیاسی کاملاً جدید داخلی مجبور نمود، پدید آمد و در عوض، این عوامل نقش مهمی در شکل‌دهی به رویکرد آن در قبال جهان خارج ایفا می‌نمایند. اصول سیاسی که سیاست داخلی و بین‌الملل ژاپن را تعیین می‌کنند، عبارتند از: بین‌الملل‌گرایی، صلح‌طلبی، محوریت اقتصاد و گرایش به توسعه (Hook & et al, 2011: 8).

دو اصل بین‌الملل‌گرایی و صلح‌طلبی، اقدامات حفظ صلح و راهبرد امنیت ملی ژاپن را مشخص می‌سازند. صلح‌طلبی و مفهوم ژاپن به‌عنوان «دولت حامی صلح» در جنگ جهانی دوم و در بند ۹ قانون اساسی صلح این کشور گنجانده شده است. با اینکه قانون اساسی ژاپن توسط حکومت تحت اشغال ایالات متحده آمریکا به نگارش درآمده است؛ اما ابتدا توسط مردم و سپس دولت این کشور مورد پذیرش قرار گرفت؛ شاید حتی بیش از آن مقداری که نویسندگان این قانون تصورش را می‌کردند. با خلع سلاح شدن ژاپن توسط آمریکا، بند ۹ قانون اساسی کوشش کرد تا تداوم این شرایط را تضمین نماید. ژاپن به واسطه این بند اعلام کرد که حاکمیت متجاوز را مردود می‌شمارد و هدف خود را برقراری صلح بین‌المللی بر پایه عدالت و نظم قرار داد. بنابراین، ژاپن از لحاظ قانونی و با هدف خاتمه دادن به تنازع بین‌المللی از جنگ منع شده است. همچنین، بند ۹ از این هم فراتر رفته، بیان می‌کند:

«برای نیل به این اهداف، نیروهای مسلح با توانایی جنگیدن از بین خواهند رفت»

(Prime Minister of Japan and His Cabinet, Ministry of Internal Affairs and Communications, 2007).

شاید نه تنها افراطی به‌نظر برسد که کشوری از حق خود برای داشتن نیروهای مسلح صرف‌نظر نماید؛ بلکه جای تردید هم وجود دارد که این امر درواقع، هدف نویسندگان و رهبران سیاسی ژاپن در زمان تدوین و پذیرش قانون اساسی بوده باشد. با شروع جنگ سرد بلافاصله خلاء این مورد حساس شد؛ بنابراین، اندکی پس از تصویب قانون اساسی، ژاپن شروع به ایجاد نیروهای مسلح در زمین، دریا و آسمان نمود و آنها را

نیروی دفاع از خود نام‌گذاری کرد. ژاپن همچنین، معاهده همکاری و امنیت دوجانبه با ایالات متحده آمریکا را امضا کرد (۳). قرارداد امنیتی با آمریکا و قانونی بودن نیروی دفاع از خود، همواره از موضوع‌های چالش‌برانگیز در سیاست داخلی ژاپن به حساب می‌آید که هر دو مورد هنوز پس از نیم قرن حل نشده باقی مانده‌اند (۴). این قرارداد به ژاپن اجازه می‌دهد تا تنها بر دفاع از نظم داخلی و مرزهای خود تمرکز نماید. البته، تفسیرهای مختلفی که از قانون اساسی به وجود آمده، الزامات قانونی، محدودیت‌ها و ساختار نیروهای مسلح را تعیین می‌کنند. این تعبیر همچنین، نحوه دستیابی به تسلیحات و نیز سیاست‌های تجاری ژاپن را مشخص می‌سازند. تفسیر عمومی از قانون اساسی تا مدت‌ها مانع استقرار نیروی دفاع از خود در خارج از مرزها حتی برای مشارکت در عملیات‌های حفظ صلح بین‌المللی شده بود. این تفسیر در دوران جنگ سرد مورد تردید قرار نگرفت؛ مگر طی ده سال اول که رهبران سیاسی تلاش کردند مبنای قانونی نیروی دفاع از خود را تغییر دهند و آن را به یک ارتش معمولی تبدیل نمایند؛ هرچند این اقدام با مخالفت پارلمان، افکار عمومی و ناآرامی‌های اجتماعی نه چندان گسترده‌ای همراه شد.

ژاپن در نهایت «دکترین یوشیدا» را که توسط نخست وزیر این کشور در دوران تسخیر مطرح شد، سرلوحه کار خود قرار داد. یوشیدا شیگرو<sup>۱</sup> (۱۹۵۴-۱۹۴۶) طراح سیاست‌های داخلی و بین‌المللی ژاپن، تمرکز خود را بر بازسازی اقتصادی، توسعه و تعقیب سیاست امنیتی حداقلی قرار داد (Berger, GeoCities, 1996). ژاپن با ایجاد توسعه اقتصادی به عنوان دستورالعمل اصلی دولت و جامعه از یک طرف و عقب راندن مسائل امنیتی از طرف دیگر، نه تنها توانست گروه‌های رقیب موجود در کشور را به سمت هدف مشترک؛ یعنی توسعه اقتصادی هدایت نماید؛ بلکه نگرانی‌های همسایگان خود را نیز که توسط امپراتوری ژاپن طی جنگ جهانی دوم مورد تجاوز قرار گرفته بودند، تا حد زیادی

---

1. Yushida Shigeru



کاهش داد. این عمل سه دستاورد عمده برای ژاپن به همراه داشت: ۱- افزایش روابط اقتصادی سودمند با همسایگان؛ ۲- توسعه اقتصادی؛ ۳- کاهش فشار آمریکا بر این کشور برای مشارکت در مأموریت‌های بین‌المللی نظامی متعدد در دوران جنگ سرد با استناد به محدودیت‌های موجود در قانون اساسی به‌عنوان یک دستاویز (Boyd & Samuels, 2005: 17). دکترین یوشیدا از بسیاری جهات سودمند واقع شد: اولاً توانست زیربنای هویتی سیاست خارجی ژاپن را شکل دهد؛ ثانیاً از تنش‌های داخلی و بین‌المللی علیه این کشور کاست و ثالثاً به ژاپن اجازه داد تا بر توسعه اقتصادی تمرکز کند و موجب شد این کشور مجدداً نقش بین‌المللی خود به‌عنوان یک دولت تجاری را بازیابد و پله‌های ترقی اقتصادی را طی کند و به یک ابرقدرت اقتصادی تبدیل شود (Rosecrance, 1986: 16).

ژاپن با دستیابی به توسعه اقتصادی بیشتر، شروع به ارتقای اصل «بین‌الملل‌گرایی» به‌عنوان مفهوم نقش جدید نمود. این اصل در طی دوران جنگ سرد توسعه یافت و با پایان این عصر و قدرت‌یابی نخست وزیر یاسوهیرو ناکاسونه<sup>۱</sup> (۱۹۸۷-۱۹۸۲) که اعلام کرد اکنون زمان غلبه و عبور از محدودیت‌های سنتی یوشیدا فرا رسیده است، چیرگی و رسمیت یافت. ناکاسونه با باور به اینکه ژاپن باید سیاست خارجی مستقل‌تری در قبال آمریکا در پیش گیرد، خواستار ایفای نقش فعال‌تر از سوی کشورش در عرصه بین‌المللی بود و کوشش کرد تصویر «دولت بین‌المللی» را ایجاد کند؛ هرچند موفق نشد ویژگی سیاست خارجی ژاپن را تغییر دهد.

ژاپن تنها پس از چهار تحول مهم توانست به‌نحو فعالانه‌ای در حفظ صلح مشارکت نماید: نخستین مورد آن، چیزی نیست جز «فقدان اعتبار» که در خلال جنگ خلیج فارس برای آزادسازی کویت اتفاق افتاد و از ناتوانی ژاپن در دستیابی به اعتبار بین‌المللی حکایت داشت. نباید فراموش کرد که این جنگ با ظهور ژاپن به‌عنوان یک ابرقدرت اقتصادی

---

1. Yasuhiro Nakasone

مقارن شد و موجب افزایش اعتماد به نفس داخلی و افزایش انگیزه برای افزایش اعتبار بین‌المللی شد (Funabashi, 1991: 58). این تحول با درخواست آمریکا از ژاپن مبنی بر همکاری در زمینه تقسیم مسؤولیت‌ها همراه بود. تحول دوم ارتباط تنگاتنگی با تغییر سیاست‌های داخلی و اجتماعی ژاپن و به‌ویژه تغییر در نگرش افکار عمومی این کشور نسبت به مسؤولیت حفظ صلح بین‌المللی داشت. تحول سوم مربوط به پایان جنگ سرد بود که به تغییر اصول سیاست خارجی ژاپن منجر شد. چهارمین تحول در ارتباط با ظهور نخبگان سیاسی جدید است که گاهی اوقات از آن با نام «تجدیدنظرطلبان» یاد می‌شود که خواهان نفوذ و آزادی بی‌حد و مرز در کشور هستند.

### **فقدان اعتبار، جنگ خلیج فارس و کوشش برای تصاحب کرسی دائم شورای امنیت سازمان ملل متحد**

نخستین مسأله با عنوان مشکل فقدان اعتبار، با شروع تحولات میدانی در آگوست سال ۱۹۹۰م. و در جریان حمله عراق به کویت ایجاد شد. این مسأله از این جهت حائز اهمیت بود که به یک عامل محرک برای شروع مذاکرات درخصوص نحوه برعهده گرفتن نقش‌ها و وظایف از سوی ژاپن و نیروی دفاع از خود در جامعه بین‌المللی تبدیل شد. این عامل همچنین، نقش بسیار مهمی در فرایند شکل‌گیری سیاست حفظ صلح ژاپن ایفا کرد. به محض اینکه ژاپن از فشار آمریکا برای شرکت در جنگ با استناد به محدودیت‌های موجود در قانون اساسی خود کاست، از این کشور درخواست شد تا از نظر مالی به حمایت خود از حفظ صلح بین‌المللی جامه عمل بپوشاند. به این ترتیب، ژاپن بیش‌تر هزینه‌های جنگ خلیج فارس را که بالغ بر ۱۳ میلیارد دلار بود، متقبل شد و به سیاست صلح‌طلبانه خود بدون درگیری مستقیم ادامه داد؛ اما هنگامی که دولت کویت اخباری در نشریات معتبر بین‌المللی منتشر کرد و طی آن از کشورهایی که در جریان آزادسازی این کشور سهمیم بودند قدردانی نمود، به هیچ وجه از ژاپن سخنی به میان نیاورد. این امر موجی از انتقادات

### تغییر مفهوم نقش ملی و اصول سیاست خارجی ژاپن: از یک دولت ... / ۷۷

شدید داخلی و بین‌المللی را علیه دولت ژاپن به وجود آورد؛ از این حیث که به‌کارگیری «دیپلماسی دسته چک» برای این کشور اعتباری به‌همراه نداشته است. این مسأله مشاجره‌ای ملی به‌راه انداخت که بر اساس آن، ژاپن ملزم شد تا در راستای حفظ صلح بین‌المللی علاوه بر حمایت مالی، کمک‌های حقوق بشری نیز انجام دهد (Jameson, Japan Times, 2001). ژاپن همچنین دریافت که کمک‌های مالی عظیم به سازمان‌های بین‌المللی و فعالیت‌های حقوق بشری برای دستیابی به اعتبار در جامعه جهانی کافی نیست. از طرف دیگر، نخبگان سیاسی ژاپن پی بردند که این کشور به موازات تبدیل شدن به یک ابرقدرت اقتصادی، باید کمک‌های دامنه‌دار و منسجمی برای ایجاد امنیت پایدار بین‌المللی و حل مشکلات آن ارائه دهد. این تحولات زمینه طرح موضوع‌هایی پیرامون جایگاه نقش مطلوب ژاپن در مجامع بین‌المللی را هموار کرد (Black & Hwang, 2012: 431).

مسأله دوم به کوشش ژاپن در راستای کسب احترام بین‌المللی و جستجوی وضعیت مشروع به‌عنوان یک قدرت بزرگ مربوط می‌شود. اگرچه ژاپن دومین کشور بزرگ تأمین‌کننده بودجه سازمان ملل متحد (۵) با جمعیتی فراوان و اقتصادی قدرتمند محسوب می‌شود؛ اما عدم برخورداری از عضویت دائم در شورای امنیت، موجی از انتقادات داخلی را در این کشور به‌راه انداخته است. در نتیجه، قصد دستیابی به این جایگاه، یکی از مهم‌ترین اهداف و مقاصد دیپلماسی ژاپن در دوره پس از جنگ سرد محسوب می‌شود. ژاپن تقریباً در همه دوره‌ها توانسته است کرسی غیردائم شورای امنیت سازمان ملل متحد را تصاحب نماید. به همین دلیل، این کشور بیش‌ترین سابقه حضور در شورای امنیت را داراست که در نوع خود بی‌نظیر است (از سال ۱۹۵۸ تا ۲۰۱۷م. به مدت ۱۱ دوره) (United Nations Security Council, United Nations, 2017). ژاپن در نهایت دریافت که رویگردانی از شرکت در عملیات‌های حفظ صلح به‌واسطه بند ۹ قانون اساسی این کشور، به کوشش‌هایش در راستای تصاحب عضویت دائم شورای امنیت لطمه وارد خواهد

آورد. با تعمیق آگاهی‌های موجود، ژاپن برای دستیابی به این جایگاه تاکنون از هیچ کوششی دریغ نکرده است (Akiyama, Hiroshima University, 2004).

### «مسئولیت بین‌المللی» ابرقدرت اقتصادی و تغییر قوانین و اصول در راستای تحکیم نقش دولت حافظ صلح

تحول دومی که ژاپن را در مسیر تبدیل شدن به یک قدرت حفظ صلح جهانی سوق داد، به دستاوردهای اقتصادی این کشور در عرصه بین‌المللی و تغییر انتظارات اجتماعی و خصوصیت رهبری سیاسی این کشور باز می‌گردد. جامعه ژاپن که در پی شکست ناشی از جنگ جهانی دوم، خویشتن‌داری را سرلوحه کار خود قرار داده، نقشی را برای خود در نظر گرفته است که هماهنگی بیش‌تری با قدرت اقتصادی و رهبری تکنولوژیک آن داشته باشد. در نتیجه، تمایل به رسمیت شناخته شدن به‌عنوان یک قدرت بزرگ و مشروع در بخش‌های مختلف جامعه رسوخ پیدا کرد و متعاقباً، موافقت عمومی برای اعزام نیروی دفاع از خود برای ایفای نقش بین‌المللی حاصل شد. در نظرسنجی که در سال ۱۹۹۰م. توسط روزنامه «آساهی»<sup>۱</sup> انجام گرفت، ۷۸ درصد مردم مخالف اعزام نیروی دفاع از خود به خارج از مرزها بودند؛ اما نظرسنجی دیگری که در سال ۲۰۱۲م. صورت پذیرفت، نشان داد که حمایت عمومی برای کمک‌های بین‌المللی ژاپن در راستای حفظ صلح تا رقم تحسین‌برانگیز ۹۰ درصد افزایش یافته است (Hatakeyama, 2014: 629).

با وجود حمایت روزنامه آساهی از بند ۹ قانون اساسی، در نظرسنجی دیگری که توسط روزنامه «یومیوری»<sup>۲</sup> انجام شد، مجدداً نتیجه مشابهی به‌دست آمد (Todokoro, Keio University, 2011). تحقیقات گویای آن است که اگرچه اکثر ژاپنی‌ها به تجدیدنظر در بند

---

1. Asahi  
2. Yomiuri

۹ قانون اساسی تمایل دارند؛ اما همزمان خواهان افزایش امنیت بین‌الملل نیز هستند؛ از این رو، دغدغه شرکت در عملیات‌های حفظ صلح سازمان ملل، عامل اصلی در تغییر قانون اساسی این کشور به حساب می‌آید (Todokoro, Keio University, 2011). این مسأله موجب شده است که کمک به حفظ صلح، به‌عنوان اصل جدید سیاست خارجی و مسؤولیت ذاتی بین‌المللی ژاپن در نظر گرفته شود. در نتیجه، نیروی دفاع از خود و مشارکت در فعالیت‌های حفظ صلح را با شدت بیش‌تری دنبال کرد.

همزمان با این تغییر بنیادین، چارچوب قانونی که عملکرد نیروی دفاع از خود را تعیین و محدود می‌ساخت نیز می‌بایست به صورت تدریجی تغییر می‌یافت تا در نهایت، فعالیت بین‌المللی این نیروها همگون شود. از این منظر، مسؤولیت‌های بین‌المللی به اهمیتی تقریباً برابر با دفاع از مرزها دست یافته است. نخستین تغییر قانونی در سال ۱۹۹۲م. با تصویب قانون همکاری صلح بین‌المللی در پارلمان ژاپن انجام گرفت (Ishizuka, 2005: 67). این قانون تنها پس از چانه‌زنی‌های طولانی‌مدت توانست محدودیت‌های جدی برای مشارکت نیروی دفاع از خود در عملیات‌های حفظ صلح وضع کند (لزوم قرار گرفتن تحت پرچم سازمان ملل، تقدم آتش‌بس بر اعزام نیروها، رعایت اصل بی‌طرفی و منع به‌کارگیری تسلیحات توسط کارمندان نیروهای دفاع از خود؛ مگر در شرایطی که دفاع از خود امری ضروری تلقی شود و ...). به لطف این قانون، در سال ۱۹۹۲م. ژاپن برای نخستین بار پس از جنگ جهانی دوم سربازان خود را به خارج از مرزها و به کامبوج برای احراز اقتدار انتقالی سازمان ملل، نظارت بر آتش‌بس، پایان دادن به حمایت‌های نظامی، عقب راندن نیروهای خارجی و انجام سایر وظایف مربوط به حفظ صلح فرستاد. ژاپن در سال ۱۹۹۲م. به دلیل فشارهای خارجی، قانون مزبور را با حذف الزام آتش‌بس و امکان استفاده از سلاح توسط کارکنان با اجازه افسرها اصلاح کرد (Gilson, 2007: 33). این امر از این جهت حائز اهمیت بود که ژاپن توانست به‌منظور ایجاد آتش‌بس در عملیات حفظ صلح در تیمور

شرقی مشارکت نماید. محدودیت‌های موجود در سال ۲۰۰۱م. با مجاز دانستن نیروی دفاع از خود برای استفاده از اسلحه طی شرایط خاص برای دفاع از مردم و تحت کنترل درآوردن آنها و نیز حفاظت از تسلیحات و انبارهای اسلحه، بازهم کاهش یافت. با همکاری ژاپن در جنگ عراق در سال ۲۰۰۳م. فقدان تصمیم‌گیری بموقع شورای امنیت، لزوم وضع قانون جدید و ویژه‌ای با نام «تمهیدات ویژه ضد تروریسم» برای تحقق مشارکت، نیروی دفاع از خود را ضرورت بخشید. با عطف به این قانون، استفاده از تسلیحات برای حفاظت از آوارگان و کارکنان وظیفه زخمی میسر شد (Gilson, 2007: 34).

ژاپن زمینه قانونی برای مشارکت نیروی دفاع از خود در حفظ صلح را حتی هنگامی که زیر پرچم سازمان ملل قرار ندارند، فراهم آورد. ژاپن کارکنان غیرنظامی نیروی دفاع از خود مانند دکترها و مهندسان را به عراق اعزام کرد. این کارمندان می‌بایست تحت پوشش نیروهای حافظ صلح هلندی انجام وظیفه می‌کردند. ژاپن مایل بود سیستم مشابهی در افغانستان ایجاد کند؛ به همین دلیل، با دولت ترکیه وارد مذاکره شد و از آن پس کارکنان مذکور توانستند تحت پوشش نیروهای ترکیه فعالیت کنند. هرچند از زمانی که ترکیه مشارکت خود را در راستای حفظ صلح با نیروهای غیرنظامی ارتش ژاپن آغاز نموده، نتیجه مطلوبی از همکاری‌ها حاصل نشده است. همان‌طور که در این موارد مشاهده شد، گسترش دامنه مشارکت نیروی دفاع از خود در صحنه بین‌الملل روزه‌روز در حال گسترش است و هر یک از بحران‌های بین‌المللی به فرصتی برای تفسیر مجدد قانون اساسی با هدف پشت سر گذاشتن محدودیت‌های خروج سربازان ژاپنی تبدیل شده است. حفظ صلح بین‌المللی نه‌تنها به کارویژه اصلی نیروی دفاع از خود تبدیل شده؛ بلکه خودآگاهی این نیرو را نیز تحت تأثیر قرار داده است؛ به نحوی که انتخاب شدن برای عملیات‌های حفظ صلح، به آرزوی کارکنان این نیرو تبدیل شده و گرفتن مقام در اداره حفظ صلح این نیرو، بهترین فرصت برای پیشرفت شغلی محسوب می‌شود (Hatakeyama, 2014: 650).

تغییر مفهوم نقش ملی و اصول سیاست خارجی ژاپن: از یک دولت ... / ۸۱

نیرو در شرایطی مبهم و به‌نحو مشاجره برانگیزی خود را به‌عنوان «ارگان حفظ صلح بین‌المللی» معرفی کرده است.

### **پایان جنگ سرد و تغییر اهداف سیاست خارجی ژاپن: از «صلح‌طلبی» تا «امنیت فراگیر»**

تحول سوم به تغییرات ساختاری مربوط می‌شود که با پایان جنگ سرد، موجب دگرگونی در مبانی سیاست خارجی ژاپن شد. افزایش مشارکت ژاپن در عملیات‌های حفظ صلح بین‌المللی، به این کشور اجازه داد تا به تقویت اصل «دولت بین‌المللی یا بین‌الملل‌گرایی» بدون کاستن از اصل «دولت صلح‌طلب یا صلح‌جویی» مبادرت نماید. ژاپن مشارکت در حفظ صلح را نه‌تنها وسیله‌ای برای کسب اعتبار و بخشی از مسؤولیت بین‌المللی خود؛ بلکه به‌عنوان یک مفهوم جدید امنیتی در نظر گرفته است. مفهوم امنیتی دولت صلح‌طلب، سابقاً امنیت ژاپن را در امنیت مرزها تعریف کرده بود. نخبگان حاکم در ژاپن در طی دوران جنگ سرد، امنیت ملی این کشور را متفاوت و جدای از چارچوب گسترده‌تر امنیت منطقه‌ای و بین‌الملل می‌دانستند و سیاست‌های امنیتی کشور را در این راستا تدوین کرده بودند. این تصور موجب افزایش توان نظامی نیروی دفاع از خود با توجه به الزامات نشأت گرفته از مفهوم دفاع مشروع صرف و پناه گرفتن تحت ضمانت امنیتی ایالات متحده آمریکا شد. با این همه، عملکرد این نیرو به چارچوب مرزها محدود بود و وظیفه آن تنها فراهم کردن نظم و امنیت داخلی در هنگام حملات غیرمترقبه و پشتیبانی از نیروهای آمریکایی که برای دفاع از این کشور حضور داشتند، تعریف شده بود. این برداشت تقلیل‌گرایانه از مبحث دفاع ملی، گاهی اوقات به مفهوم «صلح‌طلبی یک کشور» اشاره دارد (Hook, 2003: 56).

در مقابل، اصل بین‌الملل‌گرایی که مفهوم امنیت ملی فراگیر ژاپن را شامل می‌شود، تفاوت میان مفهوم امنیت ملی و چارچوب امنیتی گسترده‌تر منطقه‌ای و بین‌المللی را انکار

می‌کند. از این نظر، بین امنیت ملی ژاپن با امنیت کشورهای همجوار و جغرافیای دورتر در جهان همپوشانی وجود دارد. بر اساس این مفهوم، در فضای خطرناک و ناامن جهانی، سخن گفتن از امنیت ملی مجزا بی‌معناست (Bhubhindar, 2008: 303). فرضیه اصلی این رویکرد امنیتی را می‌توان چنین بیان کرد: مادامی که فرد در منطقه‌ای خطرناک زندگی می‌کند، ساختن دیوار و موانع در اطراف خانه کافی نیست. امنیت ملی پایدار در گرو امنیت کل منطقه است و امنیت منطقه‌ای، امنیت جهانی را تضمین می‌نماید. از این منظر، ژاپن به‌عنوان یکی از کشورهای قدرتمند در دنیا، ملزم به پذیرش مسؤلیت و برقراری امنیت جهانی است. در نتیجه، این برداشت نیازمند آن است که کاربرد و اهداف اساسی نیروی دفاع از خود مشخص شود و با ایجاد امنیت بین‌المللی از طریق مشارکت در حفظ صلح بین‌المللی، به امنیت ملی باثبات دست یابد. برای دستیابی به این هدف، تنگناهای قانونی در برابر مشارکت مؤثر نیروی دفاع از خود در فعالیت‌های حفظ صلح بین‌المللی باید برداشته شود.

### تغییر نخبگان سیاست خارجی و مفهوم جدید امنیت

به دلایل تاریخی، احتمال فعال بودن و به‌کارگیری نیروهای نظامی ژاپن در آن سوی مرزها با تردید همراه بوده و حتی مقاومت‌هایی نیز از جانب طیف گسترده‌ای از مردم و دولتمردان در مقابل این قضیه ایجاد شده است. دگرگونی ژاپن از یک کشور، به یک دولت حافظ صلح بین‌المللی، تنها با تغییر خصوصیت جمعی از نخبگان سیاسی ژاپن به‌منزله چهارمین تحول سوق‌دهنده این کشور در مسیر حفظ صلح، ممکن شد.

از منظر رویکرد کارگزارمحور می‌توان ادعا کرد که درحال حاضر گروه‌های مشخصی که تجدیدنظرطلب خوانده می‌شوند، سکان هدایت سازمان‌های هدایت‌کننده سیاست خارجی ژاپن را در دست گرفته‌اند؛ از جمله: نخست‌وزیری، وزارت امور خارجه،



وزارت دفاع و محافل دانشگاهی. در گذشته، واژه تجدیدنظرطلب برای توصیف گروه سیاسی دهه ۱۹۵۰م. به کار برده می‌شد که در میان آنها کیشی نوبوسوکه<sup>۱</sup>، پدربزرگ نخست وزیر فعلی ژاپن، شینزو آبه<sup>۲</sup>، کوشش ناموفقی در ابتدای جنگ سرد برای تغییر قانون اساسی با هدف نظامی کردن مجدد ژاپن دموکراتیک همگام با آلمان غربی انجام داد. تجدیدنظرطلبان معروف سال ۲۰۱۰م. با طیفی از سیاستمداران شناخته می‌شوند که از یاسوهیرو ناکاسونه، نخست وزیر دهه ۱۹۸۰م. آغاز شده و ایشیرو اوزاوا<sup>۳</sup>، یکی از بانفوذترین چهره‌های سیاست داخلی ژاپن از سال ۱۹۹۰ تا ۲۰۱۰م. (پایه‌گذار مفهوم ژاپن بهنجار)، جونیشیرو کویزومی<sup>۴</sup>، سیاستمدار فره‌بخش اوایل سال ۲۰۰۰م. که حزب لیبرال دموکرات را احیا نمود و شینزو آبه، نخست وزیر سال ۲۰۱۰م. این کشور را شامل می‌شود. با روی کار آمدن شینزو آبه و شکست حزب دموکراتیک ژاپن در اواخر سال ۲۰۱۲م. (اولین مخالف سرسخت حزب لیبرال دموکرات در سیاست‌های داخلی ژاپن) اصل جدید و پویای امنیت جهان‌وطنانه بر سیاست خارجی ژاپن حکمفرما شد. تجدیدنظرطلبان کاهش فشارهای سیستمی ناشی از دوران جنگ سرد را به‌عنوان فرصتی برای افزایش توان نظامی ژاپن و تبدیل آن به بخشی از سیاست امنیتی این کشور تلقی می‌کردند. به‌علاوه، آنها از این فرصت برای برقراری رابطه عادلانه‌تر با آمریکا بهره بردند. درنهایت، کوشش‌ها برای تغییر یا تفسیر مجدد قانون اساسی صلح ژاپن به‌نحوی که به این کشور اجازه مشارکت مسؤولانه و ارائه راه‌حل برای مشکلات بین‌المللی بدهد، سرعت گرفت. این تحولات همراه با تضعیف دکترین یوشیدا، فرصتی برای بازتعریف سیاست‌های امنیتی نخبگان حاکم ژاپن و تقویت نقش منطقه‌ای و بین‌المللی نیروی دفاع از خود فراهم آورد (Bhubhinder, 2008: 325).

---

1. Kishi Nobosuke  
2. Shinzo Abe  
3. Ichiro Ozawa  
4. Junichiro Koizumi

## دکترین امنیت انسانی ژاپن

دکترین امنیت انسانی (۶) ژاپن از نظر مفهومی و در عمل تحول یافته و بیش‌تر بر سیاست‌های همکاری و توسعه دولتی متکی است. از منظر این دکترین، مادامی که امنیت انسانی حائز اهمیت است، «آزادی از نیاز» مهم‌تر از «آزادی از ترس» است. مفهوم امنیت انسانی ژاپن، ستون اصلی دیپلماسی این کشور را در دوران جنگ سرد تشکیل می‌داد. اهمیتی که ژاپن برای دیپلماسی بشردوستانه قائل است، شاید از این واقعیت سرچشمه می‌گیرد که این کشور در نظر دارد از آن به‌عنوان ابزاری برای دستیابی به هدف بلندمدت خود؛ یعنی تغییر ساختار شورای امنیت سازمان ملل بهره‌گیرد. استدلال ژاپن در این باره را می‌توان چنین خلاصه نمود: ژاپن دکترین امنیت انسانی را عاملی برای توسعه و کمال ساختار امنیت بین‌الملل به حساب می‌آورد و افزایش تعداد اعضای ثابت شورای امنیت را ضروری می‌داند. ژاپن به‌عنوان فعال‌ترین کشور در عرصه دیپلماسی بشردوستانه، معتقد است که باید به‌عنوان یک عضو عادی در ساختار اصلاح شده شورای امنیت پذیرفته شود (Honna, 2012: 95). همچنین، قابل ذکر است که مفهوم امنیت انسانی ژاپن، نقش مهمی در ایجاد اتحاد میان نخبگان سیاسی و سایر گروه‌های سیاسی این کشور با هویت‌های مختلف اعم از صلح‌طلب و یا بین‌الملل‌گرا ایفا می‌کند. یکی از مناظره‌های موجود، این است که تولید موفقیت‌آمیز مباحثه امنیت انسانی از طریق همکاری نزدیک بین محافل دانشگاهی و سیاسی ژاپن محقق شد (Ikeda, 2009: 197).

اگرچه مفهوم دیپلماسی انسانی از ژاپن سرچشمه نگرفته؛ اما این واقعیت که به‌نحو شایان توجهی در محیط‌های سیاسی و روشنفکری این کشور مورد بحث قرار گرفته، موجب شده است که بتوان ادعا کرد ژاپن به کارخانه تولید این گفتمان تبدیل شده است. نباید فراموش کرد که ژاپن با بیش از ۱۰۰ میلیون نفر جمعیت و اقتصاد و تکنولوژی پیشرفته برای مدت بیش از نیم قرن فاقد ابزار سیاست خارجی کارآمد و قدرت نظامی بود

و به دلایل تاریخی نتوانست از ظرفیت‌های دیپلماتیک خود به‌طور مؤثری استفاده نماید. این کشور حتی زمانی که به سبب قدرت اقتصادی، خود را در عرصه بین‌الملل مطرح کرد، نتوانست از تظاهرات ضد ژاپنی در آمریکا و شرق آسیا بکاهد. به این دلیل، دیپلماسی بشردوستانه، مناسب‌ترین ابزاری است که ژاپن می‌تواند در سیاست خارجی به‌کار گیرد تا از این رهگذر، واکنش‌های فراگیر را از خود دور نگه دارد. به این ترتیب، توجه زیادی که دانشگاه‌های علوم سیاسی ژاپن بر روی موضوع دیپلماسی بشردوستانه معطوف نموده‌اند، قابل درک است. همچنین، می‌توان گفت که سیاست خارجی مبتنی بر دیپلماسی انسانی و فعالیت‌های معطوف به حفظ صلح، یک عامل یکپارچه‌کننده به حساب می‌آید؛ زیرا بخش‌های مختلف جامعه ژاپن درباره آن اتفاق نظر دارند و می‌تواند به‌عنوان جایگزین دکترین یوشیدا در نظر گرفته شود.

### نتیجه‌گیری

از نظر हालستی، احتمالاً مفهوم نقش ملی حامی توسعه، به بهترین نحو می‌تواند ژاپن را توصیف نماید. مباحث بالا نشان می‌دهد که مفهوم امنیت بشردوستانه ژاپن پس از جنگ سرد در قالب سیاست‌های کمک و توسعه دولتی به همسایگان و ملل آسیایی افزایش یافته است. در حال حاضر، ژاپن تمام دنیا را هدف دیپلماسی بشردوستانه خود قرار داده و این مسأله را با درک امنیتی منسجم و افزایش قاطعیت در حفظ صلح بین‌المللی به اثبات رسانده است. ژاپن در حال حاضر دوره هویت‌یابی خود را پشت سر می‌گذارد. این کشور به دفعات در طول تاریخ، خود را بازشناخته است. نگاهی اجمالی به تاریخ ژاپن از ابتدای دوره نوگرایی تاکنون نشان می‌دهد که این کشور ماهیت سیاست داخلی و خارجی نامشخصی داشته و غالباً در تصمیم‌گیری و جهت‌دهی به سیاست‌های خود دچار مشکل بوده است. طی این دوران، مناظره‌های فراوانی درخصوص نقش ژاپن در جهان صورت پذیرفته و سیاست‌های این کشور از نظر داخلی و بین‌المللی عمدتاً دچار نوسان بوده است.

این دوره شناسایی و هویت‌یابی برای مدت ۱۵ تا ۲۰ سال به طول انجامید. همچنین، مشاهده شده است که ژاپن به‌عنوان یک کشور مبتنی بر دموکراسی جمعی، هر زمان که مناظره‌های داخلی در آن به نتیجه رسیده، هویت ملی تثبیت گردیده و وفاق ملی ایجاد شده، توانسته است از عدم قطعیت‌هایی یابد و با سرعت هرچه بیشتر به سمت جلو گام بردارد. در پایان عصر توکوگاوا ژاپن بین سنت‌گرایی و نوگرایی دچار تردید شد؛ اما پس از جنگ داخلی طولانی، تجددگرایی را برگزید و در آن بسیار موفق شد. در آغاز قرن بیستم، ژاپن تبدیل شدن به یک دولت-ملت قدرتمند درونگرا و یا یک امپراتوری توسعه‌گرا را به طور گسترده به بحث گذاشت و در نهایت، راه امپریالیسم را برگزید که به فاجعه‌ای بزرگ منتهی شد. ژاپن پس از جنگ کوشش کرد تا بین دو راه تبدیل شدن به یک دولت صلح‌طلب توسعه‌گرا و یا یک دولت نظامی معمولی، یکی را انتخاب کند و در نهایت، مدل دولت تجارت‌محور صلح‌طلب را ترجیح داد که به تبدیل شدن این کشور به یک ابرقدرت اقتصادی موفق انجامید. در ابتدای قرن بیست و یکم، ژاپن مجدداً بر سر دوراهی قرار گرفت. این کشور در پایان دوره موفقیت خود، با رکود اقتصادی طولانی مدت و پیری جمعیت روبه‌رو شد و اکنون به نظر می‌رسد نقش خود را در دنیا گم کرده است. این مسأله مباحث گسترده‌ای را از اواسط دهه ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰م. به راه انداخت و محافل این کشور را درگیر خود ساخت. از سال ۲۰۱۰م. به بعد، این مناظره همچنان ادامه دارد. اینک ژاپن باید بین ادامه مسیر سیاست خارجی درونگرا و وابسته به آمریکا و یا موقعیت یک دولت حافظ صلح با اصول بین‌الملل‌گرایانه و سیاست‌های عادی دفاعی، یکی را برگزیند.

### پی‌نوشت‌ها

۱- زمینه‌های مورد توجه در این مفهوم از نقش، مبین وظیفه یا تعهدی خاص برای کمک به کشورهای در حال توسعه است. در این نقش، همچنین اشاره به مهارت‌ها و برتری‌های

## تغییر مفهوم نقش ملی و اصول سیاست خارجی ژاپن: از یک دولت ... / ۸۷

خاص برای قبول چنین وظایف مستمری غالباً دیده می‌شود. بیشتر کشورهای صنعتی اعم از شرقی و غربی، کمک به توسعه را به‌عنوان یکی از نقش‌های بین‌المللی یا منطقه‌ای خود تلقی می‌کنند (هالستی، ۱۳۹۰: ۲۰۳).

۲- نیروی نظامی متحد ژاپن که در سال ۱۹۵۴م. تشکیل شد و توسط وزارت دفاع این کشور اداره می‌شود.

۳- با اینکه قرارداد مزبور با عنوان معاهده همکاری و امنیت «دوجانبه» بین ایالات متحده و ژاپن شناخته می‌شود؛ اما این الزام تنها برای آمریکا وجود دارد که از خاک ژاپن دفاع نماید و نه بالعکس. با این همه، حامیان قرارداد مزبور استدلال می‌کنند که این امر اصل عدم تجاوز را نقض نمی‌کند.

۴- دست کم تا زمانی که دولت ائتلافی به رهبری حزب سوسیال دموکرات (۹۶-۱۹۹۴) قانونی بودن نیروی دفاع از خود و قرارداد امنیتی با آمریکا را پذیرفت؛ اگرچه تا حد زیادی آن را از دستور کار سیاست‌های داخلی ژاپن کنار گذاشت. حزب کمونیست ژاپن هنوز این موضوع را با قوت در دستور کار خود حفظ کرده است.

۵- جای بسی تأمل است که اگرچه ژاپن بدهی‌های خود را به سازمان ملل بدون هرگونه دیرکرد، می‌پردازد و خدمت خود را مشروط به عاملی خاص نمی‌گذارد؛ اما نقش آن در مقایسه با ایالات متحده آمریکا که بزرگ‌ترین تأمین‌کننده بودجه سازمان ملل متحد است، همواره نکوهش می‌شود.

۶- هدف از امنیت انسانی، محافظت از گوهر حیات انسان از تهدیدهای مهم و هموار کردن مسیر شکوفایی و کمال اوست. مفهوم امنیت انسانی بر حفاظت افراد به‌عنوان مرجع امنیت، هدف نهایی صلح و ثبات بین‌المللی تأکید دارد. مفهوم امنیت انسانی با عنوان آزادی از نیاز توسط ژاپن و با عنوان آزادی از ترس توسط کانادا، نروژ و اعضای شبکه امنیت انسانی ترویج شده است (شریفی طراز کوهی و مصطفی‌لو، ۱۳۹۵: ۱۱۳-۱۱۴).

## منابع

- هالستی، کی. جی. (۱۳۹۰). مبانی تحلیل سیاست بین‌الملل، ترجمه بحرام مستقیمی و مسعود طارم سری، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- شریفی طراز کوهی، حسین و مصطفی‌لو، جواد. (۱۳۹۵). «مبانی هنجاری دکترین امنیت انسانی»، فصلنامه آفاق امنیت، سال نهم، ش ۳۳، صص ۱۰۵-۱۴۲.
- Hook, Glenn D; Gilson, Julie; Hughes, Christopher w; Dobson, Hugo (2011), *Japan's International Relations: Politics, Economics and Security*, Oxford: Routledge.
- Hook, Glenn D. (2003), *Militarisation and Demilitarisation in Contemporary Japan*, London & New York: Routledge.
- Rosecrance, Richard (1986), *The Rise of the Trading State: Commerce and Conquest in the Modern World*, New York: Basic Books.
- Akaha, Tsuneo. (1991) "Japan's Comprehensive Security Policy: A new East Asian Environment", *Asian Survey*, Vol. 31, No. 4, pp. 324-340.
- Bhubhinder, Singh B. (2008), "Japan's Security Policy: From a Peace State to An International State", *Pacific Review*, Vol. 21, No. 3, pp. 303-325.
- Black, Lindsay; Hwang, Yih-Jye (2005), "China and Japan's Quest for Great Power Status: Norm Entrepreneurship in Anti-Piracy Responses", *International Relations*, Vol. 26, No. 4, pp. 431-451.
- Boyd, Patrick J; Samuels, Richard J. (2005), "Nine Lives? The Politics of Constitutional Reform in Japan", *East-West Center Washington, Washington, DC: Policy Studies*, No. 19, pp. 1-98.
- Funabashi, Yoichi (1991), "Japan and the new World Order", *Foreign Affairs*, Vol. 70, No.5, pp. 58-74.
- Gilson, Julie (2007), "Building Peace or Following the Leader? Japan's Peace Consolidation Diplomacy", *Pacific Affairs*, Vol. 80, No. 1, pp. 27-47.
- Hatakeyama, Kyoto (2014), "Japan's Peackeping Policy: Strategic Calculation or Internalization of an International Norm?", *The Pacific Review*, Vol. 27, No. 5, pp. 629-650.
- Holsti, Kalevi J. (1970), "National Role Conceptions in the Study of Foreign Policy", *International Study Quarterly*, Vol. 14, No. 3, pp. 233-309.
- Honna, Jun (2012), "Japan and the Responsibility to Protect: Coping with Human Security Diplomacy", *The Pacific Review*, Vol. 25, No. 1, pp. 95-112.

- Ikeda, Josuke (2009), "Creating the Human Security Discourse and the Role of the Academic Policy Complex: International Relations as Japanese Social Science?", *Interdisciplinary Information Center Sciences*, Vol. 15, No. 2, pp. 197-209.
- Ishizuka, Katsumi (2005), "Japan's Policy towards UN Peacekeeping Operations", *International Peacekeeping*, Vol. 12, No. 1, pp. 67-86.
- Akiyama, Nobumasa (2004), "Human Security at the Crossroad: Human Security in the Japanese Foreign Policy Context", Hiroshima University, Available from: <http://home.hiroshima-u.ac.jp/heiwa/Pub/E19/chap12.pdf>, 9 October 2017.
- Berger, Thomas U. (1996), "Norms, Identity and National Security in Germany and Japan", in Peter J. Katzenstein (ed.), *GeoCities*, Available from: [www.oocities.org/gokcek/docs/Katzenstein.htm](http://www.oocities.org/gokcek/docs/Katzenstein.htm), 9 September 2017.
- Jameson, Sam (2001), "Japan's Contradictory Help", *Japan Times*, Available from: <http://www.japantimes.co.jp/opinion/2001/11/29/commentary/japans-contradictory-help/#.V6NEAK5Q-Y>, 5 November 2017.
- Prime Minister of Japan and His Cabinet (2007), "The Constitution of Japan", Ministry of Internal Affairs and Communications, Available from: [http://japan.kantei.go.jp/constitution\\_and\\_government\\_of\\_japan/cabinet\\_law\\_e.html](http://japan.kantei.go.jp/constitution_and_government_of_japan/cabinet_law_e.html), 3 November 2017.
- Todokoro, Masayuki (2011), "Change and Continuity in Japan's Abnormalcy: An Emerging External Attitude of the Japanese Public", Keio University, Available from: <https://keio.pure.elsevier.com/en/publications/change-and-continuity-in-japans-abnormalcy-an-emerging-external-a>, 12 October 2017.
- United Nations Security Council, "Countries Elected Members of the Security Council", United Nations, Available from: <http://www.un.org/en/sc/members/elected.asp>, 7 November 2017.





# **The Change of the Japan's Concept of National Role and Foreign Policy Principles: From a Peaceful State to a Peacekeeping State**

**Majid Takht-Ravanchi:** Political Deputy of the President's Office

**Mohammad Sadegh Babakan**<sup>1</sup> (Corresponding author): Postgraduate in regional studies, School of International Relations Ministry of Foreign Affairs, Tehran.

## **Abstract:**

From the Beginning of the 21st century, Japan is passing through a transition period, a period in which it tries to achieve a new concept of national role. The present article believes that as a consequence of international pressure, changes in domestic leadership and social norms and an increasing aspiration for honor in international relations, Japan has been changing its foreign policy measures and its national role conception. The change in Japanese foreign policy demonstrates itself implicitly in Japan's international peacekeeping acts and the appending new legislation "imposing effective limitations on its armed forces". The purpose of the present study is to find a concept of the national role that best describes the goals and principles of Japanese foreign policy. The fundamental question of the article would be: what is the main reason of the change in Japan's foreign policy principles? The underlying hypothesis is that pursuing the path of dependency has been the main factor for the change of Japan's foreign policy and the pressure emanating from dependency has directed Japan towards cosmopolitan path. The finding of the study shows Japan is now facing an uncertainty in its foreign policy and it has to choose between continuing inward looking foreign policy along with high dependency on the United States or internationalist principles as a peacekeeping state with normal defense policies. The methodology used in the paper is descriptive-analytical based on library sources.

**Keywords:** Conception of national role, peacekeeping state, Japan's foreign policy principles, diplomacy, absence of prestige, humanitarian security.

---

1. mbabakan@yahoo.com

